

هو العليم

اتحاد عاقل و معقول؛ حقيقة ادراك و نقش نفس

شرح منظومه جلسه پنجاه و یکم

(المقصد الاول فى امور العامة، الفريضة الأولى فى الوجود و العدم، غُررٌ فى وجود الذهنى)

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

اهمیت بحث اتحاد عقل و عاقل و معقول

بَحْمَلِ ذَاتِ صُورَةٍ مَّقُولَةٍ *** وَحَدَّثَهَا مَعَ عَاقِلٍ مَّقُولَةٍ^۱

بحثی که مرحوم حاجی در اینجا مطرح کرده‌اند بحث بسیار دقیقی است که البته آن را خیلی به‌طور اجمال مطرح کرده‌اند و بعد هم تا آخر، چنین بحثی نیامده است. در حالی که حقش این بود که وقتی شما مسئله وجود ذهنی را این قدر پر و بالش دادید بحث اتحاد عاقل و معقول را هم بیان کنید چون اهمیت این بحث کمتر از بحث وجود ذهنی نیست، پس باید که راجع به این بحث صحبت بیشتری شود.

به‌طور کلی بحث راجع به اتحاد عاقل و معقول و عقل است که سرایت پیدا می‌کند به عالم و معلوم و علم، قادر و مقدور و قدرت، ذاکر و مذکور و ذکر، وارد و مورد و ورد، واصف و موصوف و وصف، فاعل و مفعول و فعل و هر چه که می‌خواهید به آن اضافه بکنید.

تلمیذ: آیا این بحث ریشه در بحث وحدت وجود دارد؟

استاد: بله، بحث وحدت وجود است! بحث وحدت وجود یک ریشه اساسی و درختی است برای شاخه‌های مباحث فلسفی؛ یعنی ما چند بحث در فلسفه داریم که دقت در آنها خیلی مهم است: یکی بحث «اصالة الوجود» است که خیلی مهم است و دیگر بحث «وحدت وجود»، قاعده «علیت» و بحث «معقولات» است که اینها امتهات بقیة مباحث فلسفی را تشکیل می‌دهند. حتی قاعده «بسیط الحقيقة کلّ الأشياء» یا اتحاد ذات با صفات و امثال ذالک به بحث وحدت وجود برمی‌گردد و بنده فکر می‌کنم که در فلسفه مسئله‌ای مهم‌تر از بحث «وحدت وجود» نباشد و ریشه غالب مسائل فلسفی همین مسئله وحدت وجود است.

ادراک صور یعنی انشاء آنها توسط نفس

مطلب ما به اینجا رسید که نفس عاقله وقتی این صور را ادراک می‌کند، اصل مطلب در این است که این صور از خارج نمی‌آیند تا در ذهن نقش ببندند که قائل به کیف بشویم، یا اینکه یک ارتباطی بین انسان و خارج باشد که قائلین به اضافه این مطلب و امثال ذلک را می‌گفتند، بلکه خود نفس عاقله انشاء صور می‌کند و آن صور را به وجود می‌آورد و خودش آن صور می‌شود. یعنی نفس در مقام ذات خودش در عین حال که آن مقام ذات یک مقامی است که خیلی خفی و لطیف است و در دسترس نیست، و مقامی است که هیچ اسم، صفت و

^۱ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۲۱.

خصوصیتی در آن مقام راه ندارد، درعین حال آن مقام در تنازلی که به اسماء و صفات خودش می کند می بینیم که با آن مُدرکات خودش اتحاد پیدا می کند و یکی می شود؛ چون نفس دارای مرتبه به نحو طبقه که نیست! طبقاتی که شما در کتابخانه خودتان درست می کنید طبقاتی هستند که جدای از همدیگر هستند، من باب مثال در یک طبقه کتاب بحار الأنوار را می گذارید، در یک طبقه نهج البلاغه را می گذارید، در یک طبقه جواهر را می گذارید، یعنی هر کدام از این طبقات از همدیگر جدا و منفصل هستند و هیچ ربطی به همدیگر ندارند ولی نفس این طور نیست. نفس به ماده ای مثل آب می ماند، که اگر همین آب معمولی را در یک درجه خاص قرار بدهید بخار می شود، و اگر آن را در یک درجه دیگر قرار بدهید یخ می زند.

تشبیه نفس به باران برای نشان دادن وحدتش در تمام مراتب

ما این نفس را از نظر تقریب به ذهن به این باران تشبیه کردیم. همین بارانی که از ابر حرکت می کند و می بارد. وقتی که این در ابر است حقیقت آن، حقیقت بخاریه است، در ابر که دیگر آب نیست بلکه بخار است؛ یعنی ابر همین ذرات آب است که به صورت بخار است. این ابر در یک درجه از سرما واقع می شود و می بینیم که ذرات آن تبدیل به آب شدند و پایین آمدند. در یک برهه از هوای خیلی سرد قرار می گیرد و آب تبدیل به تگرگ می شود؛ در آن جو بالا که هوا خیلی سرد می شود - شاید دما نزدیک به پنجاه درجه زیر صفر است - این تبدیل به تگرگ می شود. بعد در جو پایین تر که هوا گرم است قرار می گیرد و دوباره همین تگرگ تبدیل به باران می شود؛ و در یک جو پایین تر که هوا کمتر سرد است تبدیل به ذرات برف می شود.

یک دفعه شما نگاه می کنید و می بینید یک چیز که از آن بالا حرکت می کند و به پایین می آید همین طور چند شکل و قیافه به خود می گیرد تا جایی که معلوم نیست آن چیزی که به زمین می رسد چیست! شاید آن چیزی که به زمین می رسد فقط بخار باشد، یعنی اگر دمای هوا خیلی گرم باشد تبدیل به هوای مرطوب و شرجی بشود.

نفس هم درست همین طور است یعنی نفس در آن مقام ذات خودش یک امر واحدی است که از سنخ مجرّات است، نه اینکه خدا یک تکه از این نفس را عقل قرار داده است، و یک تکه از آن را شهوت قرار داده است و یک تکه را غضب قرار داده است! نه، خود نفس می تواند به صورت و ظهور شهوت دربیاید، در این صورت نفس شهوانی می شود.

توضیح واحد بودن نفس در قالب یک مثال

شخصی که مشغول عمل زناشویی است آیا هیچ وقت در آن موقع مسئله فلسفی به ذهنش می رسد تا باید حلش کند؟! آیا می گوید که این حرفی که آقا سید محسن زد به اصالة الماهیه برمی گردد یا به اصالة الوجود؟! بی خیال! می گوید: خذ الغایات و اترك المبادی! جناب مولانا دارند که:

روزها گر رفت گو رو باک نیست *** تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست^۱

البته این شعر جناب مولانا برای مقام وصل حقیقی است. الآن نفس در این رتبه و ظهور شهوت آمده و نفس شهوانی شده است، نه اینکه شهوت داخل در نفس و ضمیمه به نفس شده است و بعد این نفس یک نفس شهوانی شده است! نه، بلکه خود نفس، خودش را تبدیل به یک نفس شهوانی کرده است.

بعد صحنه عوض می شود و مسئله فیصله پیدا می کند و الحمد لله از همه چیز فراغت پیدا می کند، حالا می گوید بیایم با هم بنشینیم، یک مقدار بگوییم و بخندیم! یعنی نفس تبدیل به شکل یک نفس با عاطفه، با احساس و یک نفس ضاحکه درمی آید. بعد مدتی که از این قضیه گذشت و سرد شد و به لاک خودش برگشت و عیال یک مقدار بی اعتنایی کرد، می گوید که زن نفهم! این حرف چی بود که زدی؟ می گوید تو که داشتی دو دقیقه پیش می خندیدی؟! می گوید که دیگر خرمان از پل گذشت و مسئله تمام شد، حالا اگر بخواهی مسئله را اشتباه و عوضی بروی، نفس تبدیل به نفس قهّار و غضب کننده می شود! یعنی یک دفعه شما در عرض نیم ساعت می بینید که این نفس شد شهوانی و ضاحکه و باکیه و...! و بعد که تمام این حالات تمام شد، می گوید که برویم کتاب را باز کنیم و ببینیم که در این کتاب چه نوشته شده است؟ حالا این نفس می شود نفس عاقله! بنابراین این نفس در تمام این مراحل یک امر واحد بیشتر نبود و فقط خودش را مرتّب به صور مختلف در آورد؛ به طوری که وقتی شما به شخصی که نفسش نفس قاهره است - یعنی دارد غضب می کند - نگاه می کنید، او را از آن نفس جدا نمی بینید بلکه می بینید که یک امر واحد است که آن امر واحد الآن به این شکل است. چطور اینکه وقتی آن دانه باران درحالی که تگرگ است دیگر تگرگ و باران نیست بلکه هرچه در خارج هست فقط تگرگ است، و وقتی که آن تگرگ تبدیل به آب می شود دیگر این طور نیست که آب است و آن شیء دیگر، بلکه هرچه هست آب است؛ و وقتی که آن دانه باران تبدیل به بخار می شود هرچه هست یک امر واحد است که فقط بخار است. پس یک امر واحد است که صور مختلفی به خود می گیرد؛ این نفس هم همین طور است.

بنابراین این نفس که الآن در اینجا این صور را به خود می گیرد خودش نفس متخیله می شود. خیال و وهم دو مرتبه از مراحل نفس هستند که این نفس آن صور را به وجود می آورد. پس آیا حالا که این قوه نفس این صورت را درست کرد، شما بین آن صورت و بین آن نفس جدایی می بینید؟ نه، ما جدایی نمی بینیم بلکه الآن خود نفس است که این صورت را دارد.

دلیل ممنوعیت توجّه به مطالب پست برای سالک راه خدا

^۱ مثنوی معنوی، دفتر اول.

عاشقی که فقط صورت معشوق در ذهنش هست بعد از یک مدت نفسِ آن عاشق می شود نفس معشوق؛ چون این نفس یک امر واحدی است که الآن به این صورت پیدا شده است و تداوم در این صورت، او را بر آن صورت ملکه می کند و ثابت نگه می دارد. و هذا مِنْ أَلْفِ اللَّطَائِفِ، که سالک همواره در ذهن خودش چه صَوْرَی را باید عبور بدهد!

کلام ابن سینا دیگر در اینجا بماند که انسان نباید به مسائل، صُور و امثال ذلک توجّه داشته باشد و در اینجا دیگر باید چه کار بکند! و عجیب از ایشان است که با اینکه در مراحل سیر و سلوک نبوده است حرف های خیلی جالب و عالی در اینجا زده است که پرداختن به حکایات و امثال ذلک ذهن سالک را پایین می آورد، ذهن انسان را از آن مرحله تجرد پایین می آورد و در عالم وهم و خیال قرار می دهد. و آن استغفارنامه و توبه نامه ای که ایشان دارند که در آنجا می گویند که من توبه می کنم که دیگر از این به بعد رُمان، قصّه و حکایات نخوانم چون اینها من را در همین مرحله پایین قرار می دهند و از توجّه و ارتقاء به معنویات باز می دارند و با خواندن آنها دیگر نمی توانم در آنجا سیر کنم! برگشت همه این حرف ها به این است که نفس ناطقه انسانی با آن صورت، اتّحاد برقرار می کند و اگر اتّحاد نداشته باشد دیگر بین تصوّر صُور مختلف فرقی نمی باشد.

تأثیر صُور مدرکه بر نفس، دلیل اتّحادشان با نفس

آیا این میز با من اتّحاد دارد؟ نه، اگر بنده و این میز صد سال هم اینجا بمانیم، نه بنده داخل وجود این می روم و نه این میز داخل در وجود من می رود؛ چون این ربطی به من ندارد، این برای خودش یک وجود دارد و من هم برای خودم یک وجود دیگری دارم. اگر صورت هیچ گونه اتّحادی با نفس نداشته باشد، چطور آن صورت در این نفس تأثیر می گذارد و نفس را برمی گرداند؟! پس از این تأثیر معلوم می شود که این صورت با آن نفس متحد می شود و حالا که متحد شد، نفس را این طرف و آن طرف می کند. یعنی این نفس، هم می آید صورت را درست می کند و هم خودش می شود این صورت؛ پس هم نفس است و هم صورت است و هم نفس صاحب صورت! بله، ما آن را انشاء قرار می دهیم و اصلاً معنای انشاء همین است، تنزّل علّت یعنی همین، انشاء پروردگار هم یعنی همین. نفس به این شکل تنزّل پیدا می کند منتها ما اسم آن تنزّل را انشاء و ایجاد می گذاریم و می گوئیم که نفس، این صورت را ایجاد کرده است. ایجاد کرده است یعنی خودش را برگردانده است و به این قیافه درآورده است؛ یعنی به این شکل ظهور کرده است.

بنابراین با این بیان، بحث اتّحاد عاقل و معقول و عقل کاملاً روشن می شود. در اینجا بحث ما مربوط به صورت و خیال است، حالا اگر قوّه عاقله آمد و یک مفهوم عقلی را در خودش ایجاد کرد، در این صورت با آن

مفهوم عقلی عالی متحد می‌شود. وقتی می‌گوییم مفاهیم عقلیه - چه آن مفاهیم، قضایای کلیه باشند و چه آن معانی عقلیه کلیه‌ای باشند که در قالب ماهیات صوریه در نمی‌آیند، که ماهیات آنها فرق می‌کند و خصوصیات آنها تفاوت پیدا می‌کند - در هر صورت این نفس با ادراک آن معانی عقلیه می‌شود عاقل و معقول و عقل! این نفس با ادراک معانی برزخیه می‌شود مَصَوِّر و صورت و تصویر! پس تمام اینها امر واحد هستند. مطلب را در این جلسه از این بیشتر جلو ببریم چون از اصل قضیه باز می‌مانیم و مطلب تمام نمی‌شود. این یک تصویر اجمالی بود از اتحاد عاقل و معقول که مرحوم حاجی در اینجا ارائه داده‌اند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ